

## فکر می کردم ایران بیابان است ، شتر دارد و هوا خیلی گرم است

چه زمانی به ایران آمدید؟

در سال 2004 ، بعد از آنکه خدا دو فرزند به ما داد.

داشتن حجاب برایتان سخت نبود؟

گفتند در ایران باید حجاب داشته باشم. من هم یک مانتوی بلند و گشاد با یک روسری بلند پوشیدم. خیلی استرس داشتم. نمی دانستم کجا می خواهم بروم. در هواپیما خانم های با محبتی بودند. این احساسات را باور نمی کردم. آنقدر صمیمی بودند که این محبت را از مادر خودم هم ندیده بودم.

اگر بخواهید اسلام را به کسی معرفی کنید چه می گوئید؟

با علم نشان می دهم، چون اگر بخواهم به زبان بگویم پس می زند، باید باور کند تا بپذیرد.

آرامشی که شما می گوئید چیست؟ تصور این است آن آرامشی که همه به دنبال آن هستند آزادی های بی قید خارج از مرزهای ایران است؟

چون ندیدند این احساس را دارند. آنجا همه چیز با نظم و سر ساعت است. این بستگی به برداشت های ما از واژه ها دارد. تعاریفی که ما داریم از آرامش تعریف های کاذب است. آنجا من مسلمان بودم اما فقط به اسم بود. این آرامش را در زندگی از اهل بیت بدست آوردم و توفیقی است که از سفره اهل بیت نصیب شد.

از دین اسلام در دنیا چه می فهمند؟

تروریست

به نظر شما بیداری اسلامی در دنیا چگونه پیش می رود؟

فکر می کنم الان یک خلایی مثل آن حسی که من داشتم دارد به بوجود می آید. در غرب

الان بودیسم جلودارتر از اسلام است ولی آن آئین فقط کنترل و فشار نفس است اما آرامش واقعی در آن نیست. حالت بدی که من داشتم در سن 27 برای من بوجود آمد اما الان بچه ها از 5 سالگی این حالت و مشکل را دارند و دکتر چیزی پیدا نمی کند. دنیا خودش ثابت می کند بدون خدا نمی شود زندگی کرد.

تا حالا مقام معظم رهبری را از نزدیک دیدید و دیدار داشتید؟

آن موقع که در قم بودند از دور در حرم دیدمشان.

احساستان در مورد ایشان چیست؟

مادرم عمل داشت و من باید به آلمان می رفتم. آن روزها قرار بود رهبر به قم بیایند. آرزوی من این بود که ایشان را از نزدیک ببینم. از اینکه در این روزها باید به آلمان بروم خیلی ناراحت بودم. بعد از 10 روز برگشتم تابلویی با تصویر رهبری را دیدم، به راننده گفتم: «رفتند؟» گفت: «نه هنوز نرفته اند». خیلی خوشحال شدم. به فکر این بودم که به دیدنش بروم. اما برای ملاقات باید کارت تهیه می کردم 2 روز مانده بود که از قم بروند و من نمی توانستم او را ببینم. خانمی که قبلاً همسایه بودیم و خیلی وقت بود با من تماس نگرفته بود تماس گرفت و پرسید: «دیدارها را رفته ای؟» و من با تاسف و ناراحتی پاسخ دادم: «نه، کارت گیرم نیامده»، یک ربع بعد تماس گرفت و گفت که همسرم را فرستادم به دنبال کارت برای شما، و من حس خیلی خوبی پیدا کردم.

احساسی که به رهبر انقلاب دارید از چه می دانید؟

علاقه ام قابل توصیف نیست و نمی توانم برای آن تعریفی داشته باشم. عشق دلیل نمی خواهد.

قبل از اینکه به ایران بیاید با توجه به تبلیغات های ضد ایرانی هیچ وحشتی از ایران نداشتید؟

وقتی در سال 2004 ایران آمدیم حرف از جنگ بود و حمله به کشورهای همسایه ایران و بعد نوبت ایران، باور کنید بعد از 11 سپتامبر و فشارهایی که ما به عنوان خانواده مسلمان تحمل می کردیم خیلی عذابمان می داد. اذیتمان می کردند، زخم زبان می زدند، از دست ما غذا نمی خوردند، پسر من می گفت وقتی در مدرسه از صندلی بلند میشوم با آستین صندلی را پاک می کنند بعد می نشینند چون می گویند من کثیفم، دردهای اینچنین چنین زیاد داشتیم، از این خسته شده بودم و حس می کردم چیزی به بچه ها نمی توانم یاد دهم. مدیر مدرسه به پسر من گفت: چه جوری جرات کردی الان به این کشور بروی که همه

می خواهند به آن حمله کنند؟ من در جواب گفتم این حمله هایی که شما کردید و من تحمل کردم آنقدر برایم سخت بود که حاضرم بروم آنجا و جنگ شود اما در آنجا باشم.

تصورتان از ایران چه بود؟

قبل از اینکه به ایران بیایم تصویری نداشتم. بیشتر استرس داشتم و فکر می کردم بیابان است و شتر دارد و هوا خیلی گرم است (با خنده می گویند).

آخرین سوال اینکه الان چه احساسی دارید ایران را بیشتر دوست دارید یا آلمان؟

من همیشه دعا می کنم خدا نکند برگردم.

آزادی واقعی در ایران است/ جوانان ایرانی راه زندگی را خودشان انتخاب می کنند

ایران کشوری است که به خوبی در آن می توان خوب را از بد تشخیص داد. بسیاری دیگر نیز بنا بر اختیار زیاد پایبند به اخلاق و احکام نیستند.

در غرب خوب و بد به انسان آموزش داده نمی شود و مردم تنها برای اینکه جرایم سنگین تخلفات را پرداخت نکنند قانون را رعایت می کنند.

ورونیکا با بیان اینکه در اروپا محبت و معنویت وجود ندارد، متذکر شد: انسان ها از این نعمات بی بهره هستند.

اگر به قول برخی ها در غرب دروغ و غیبت کم است به این دلیل که افراد زیاد با یکدیگر رابطه ندارند.

آزادی واقعی در ایران است، چراکه جوانان راه اصلی را خودشان انتخاب می کنند.

به طور مثال کنترل تلویزیون در دست نوجوان است و بنا بر اختیار و تربیتش خودش انتخاب می کند که چه برنامه ای ببیند.

غرب بیشتر در جهت پاسخگویی به نفسانیات انسان است.

بسیاری از معارف اخلاقی مانند محبت، گذشت، علم، ادب، ایثار و به طور کلی کلید واژه‌های شیعیان را از عاشورا آموختم.

در ایران تمام ابزار برای رسیدن به خدا و انسان شدن فراهم است هرچند که برخی افراد از لحاظ اقتصادی در مصیقه هستند.

تاکنون کسی در ایران بر اثر گرسنگی نمرده است بنابراین مردم بیشتر به فکر تقویت روح خود باشند و برای رسیدن به تعالی از وجود نعمت اسلام در کشور خود استفاده کنند. برای رسیدن به خدا تحصیلات عالی و نشستن در حوزه‌های علمیه لازم نیست.

مطالعه کتاب استاد مطهری به من نشان داد که کمونیسم چه بلایی بر سر بشریت آورده و به حال خود گریه کردم

دائم‌الوضو بودن، خواندن نماز اول وقت و به حرم و زیارت رفتن در زندگی انسان اثرات مفید فراوانی دارد که تنها با انجام این اعمال انسان آثار آنها را درمی‌یابد.

زمانی که کتاب این استاد بزرگوار درباره کمونیسم را می‌خواندم به حال خود گریه کردم که این مکتب چه بلایی بر سر بشریت آورده و من با تمام وجودم این را احساس کردم.

مأموریت کمونیسم این است که انسان را در ضلال و تاریکی نگاه دارد و از انسان ماشینی بدون قبل و روح بسازد.

هر چه از آموخته‌هایم به افراد غیر مسلمان می‌گویم برای آنها قابل درک نیست انگار که صدای مرا نمی‌شنوند.

برخی از من می‌پرسند آیا اسلام را به لحاظ عقل و منطق نیز قبول دارم، که باید بگویم اسلامی را که عقل بپذیرد اما قلب آن را قبول نداشته باشد، فایده‌ای ندارد.

با خواندن نماز و چادر به سر کردن بال پرواز درآوردم و این حالت قابل وصف نیست.

در کمونیسم و ماتریالیسم انسان سنگین و زمینی است در حالی که در اسلام انسان بال دارد و روحش به سمت معنویت جاریست.

نخستین بار که شهادتین گفتم هنوز به قدری از اسلام آگاهی نداشتم و پس از کسب آگاهی بیشتر درباره خدا و نماز، دوباره شهادتین خواندم.

پیش از این فکر می‌کردم حجاب جزو فرهنگ ایران است اما وقتی فهمیدم از احکام دین اسلام است واقعاً از خودم خجالت کشیدم و دوباره از خدا معذرت‌خواهی کردم و شهادتین خواندم تا با رعایت تمام احکام و قوانین یک مسلمان واقعی باشم.

حفظ حرمت زن در ایران با غرب از زمین تا آسمان تفاوت دارد.